

«روشنک»، رونق کتاب در حاشیه شهر مشهد

خرده روایت هایی درباره استقبال اهالی حاشیه مشهد از کتابخانه سیار

گزارش روز

روزنامه نگار فرزانه شهامت

به حق چیزهای ندیده و نشنیده !صف همه چیز را دیده بودیم الا صف امانت کتاب. باورش سخت است اما انگار واقعا اهالی روستا به خصوص کوچک ترهایشان چشم کشیده بودند تا دوشنبه ساعت ۹ صبح برسد، این کامیونت با بار کتابش کال کشف رود وارد کندو حوالی خانه بهداشت کاظم آباد ترمز بکشد. ادامه ماجرای که در بازدید چند ساعته ما ن می بینیم از این قرار است: در چشم به هم زدنِ فضای کوچک کتابخانه پر از حضور پر هیجان کتاب دوست های این روستای حاشیه مشهد می شود. آقای خوشخو را که هم مسئول کتابخانه سیار است، هم راننده و هم کتاب دار، عمو صدامی زنند و او هم بعد از چهار سال ارتباط مستمر مراجعان را به اسم می شناسد. سر به سر کوچک ترها می گذارد است، کودکی که می گوید دلش می خواهد اجازه داشته باشد هر بار ۲۰ کتاب امانت بگیرد، با معصومیتی که با اشتباه صحبت کردن هایش بیشتر به چشم می آید، دائم از مسئول کتابخانه می پرسد: اگر من الان از اینجا بروم بیرون، شما در ا می بستید و می روید؟ آقای خوشخود لبستنی ابو الفضل به کتاب ها را که می بیند به تک صندلی کنار خود اشاره می کند و می گوید: بمان همین جا و کتاب بخوان. گیریم ابو الفضل بماند، فاطمه، یوسف، پستانا، نازنین، محسن، ستایش، سحجان، رفیه، نادیا و دیگران را چه می شود کرد؟ اصلا سیار روستاهای حاشیه مشهد که هنوز طعم حضور کتابخانه سیار را نچشیده اند تکلیفشان چه می شود؟

هر چه از دقایق ابتدای حضور ما ن در کتابخانه سیار «شهید ابو الفضل روشنک» می گذرد و از دحام اعضا برای استفاده از منابع کتابخانه را دقیق تر می بینیم، یک واقعیت برایمان پررنگ تر می شود؛ اینکه چقدر جای خیر ان فرهنگی برای باز کردن پای کتاب به روزمره های مردم خالی است.

دوشنبه های دوست داشتنی



«نازنین، زود باش!» صدا از آن جوان موتورسواری است که بیرون کتابخانه منتظر ایستاده و یکی را صدا می زند. صدایی ظریف از لابه لای جمعیت بچه های داخل کتابخانه بیرون می آید و با یک جور بی اعتنایی محسوس که رنگ و بوی «خب حالا، دارد، جواب می دهد؛ باشد.

به برادر نازنین که به اشتباه تصور می کردیم پدرش است، توصیه می کنیم موتورسیکلتش را خاموش کند، چون صف تحویل و امانت، طولانی است و تا کتاب های نازنین ثبت شود حالا حالا باید منتظر بماند. کم خوابی از چهره مرد جوان می بارد و برای رفتن عجله دارد با این حال با کراه موتورش را خاموش می کند و می گوید که دوشنبه ها بساطی دارد با کتابخانه آمدن خواهر خردسالش، چون با وجود خستگی ناشی از کار تا نیمه شب، باید کله صبح بیدار شود و اوامر رئیس کوچک خانه شان را اجرا کند. یعنی نازنین را سوار موتور کند و بیاورد کتابخانه. بعد هم منتظر بماند تا علیا مخدره که هنوز سواد هم ندارد از روی تصاویر، کتاب های دل خواش را پسند کند. امانت بگیرد، دوباره سوار موتور شود و تشریف ببرد منزل.

آن طور که برادر تعریف می کند اوامر

سهمیه مادر برای پسر



با صورت گرد و چشم های سبز روشنی که دارند حدس اینکه مادر و پسر باشند به ضریب هوشی بالایی نیاز ندارد. یاسین امسال می خواهد برود پیش دبستانی ۲. خجالتی است و خودش را پشت مادرش پنهان می کند. لام تا کام هم حرف نمی زند. مادر که در انتخاب کتاب ها به پسر بچه اش کمک می کند، از شوق کودک برای آمدن به کتابخانه این طور می گوید: هم من عضو اینجا هستم، هم پسر، سهم امانت کتاب هایم را می دهم به او تا بتواند بیشتر کتاب بگیرد. پسرم ذوق عجیب و غریبی دارد برای شنیدن ماجرا کتاب هایی که از اینجا می بریم خانه، مخصوصا آن هایی که نقاشی های بزرگ و رنگارنگ دارند. وقت هایی را که مسئول کتابخانه پیشنهاد مسابقه و جایزه می دهد که دیگر نگویند، از خوشحالی روی زمین بند نیست انگار.

یاسین بی صدا به حرف هایمان گوش می دهد و مبادر از علاقه تک فرزند کتاب دوستش برایمان می گوید: «سهمیه امانت دو نفرمان می شود ۱۰ کتاب. از اینجا

که می رویم خانه، پسرمان امان نمی دهد. کتاب ها را می چند روی زمین، روبه روی من و می گوید به ترتیب بخوان. یکی را که تمام می کنیم، بعدی را می دهد دستم. آن قدر برایش درباره قصه ها حرف می زنم که خسته می شوم و می گویم کافی است دیگر مامان جان. خواندن کتاب برای او کارهای زندگی وقتی باقی نمی گذارد تا برای خودم هم کتاب بگیرم،»

کودک حالا که کمی آشناتر شده از میان کتاب هایی که انتخاب کرده است، با حس خوبی که واژه ای برایش پیدا نمی کنیم، شیر

به کتاب معنادر نشوند. تکتم اسعدی دیپلمه، خانه دار و مادر سه فرزند است. دو دخترش، نوجوان اند و پسرش کودک. دخترها سلیقه مادر را قبول دارند. برای همین اورا به نیابت از خودشان فرستاده اند به کتابخانه سیار. تکتم به علایق دخترانش واقف است و خوب می داند دلشان کتاب های قطور می خواهد، آن قدر قطور که با تعجب می پرسیم: تا هفته دیگر، تمام می کنند؟ مادر تردید ندارد که کتاب ها خوانده می شوند. اینکه آیا شوق خواندن کتاب در کارهای روزانه دخترها خللی ایجاد می کند یا نه، سؤال دیگری است که با جواب امیدوارکننده مادر همراه می شود: نه. وقت هایی که کتاب دستشان باشد، کمتر تلویزیون تماشا می کنند. صبح ها هم زودتر از خواب بیدار می شوند و شروع می کنند به خواندن. در درسهای شیرین مادری برای نادویی که بچه هایش کتاب خوان باشند با دغدغه های سایر والدین قدری متفاوت است. یکی از مجتمع های تجاری شهرستان را اسم می برد که در راهروی طبقاتش نمایشگاه کتاب دایر کرده است. آنجا هر وقت برویم، نمی شود از دست بچه ها رها شوم. باید برایشان کتاب بخرم،» می گوید



عکس: عیدیه غفوریان / شهرآرا

کتاب خوانی با صورت نشسته!



«بازا صورت نشسته آمده ای؟، آقای خوشخو باخنده از پسرک سبزه رو و با مزه ای که روبه رویمان ایستاده است این را می پرسد. محسن آن قدر خواب آلود است که بی تردید می شود گفت حدا کثر یک ربع پیش از خواب بیدار شده است. دکمه های پیراهنش بازو یقه اش کج است. یک تسبیح هم انداخته است دور گردنش. آن طور که آقای خوشخو می گوید اینکه محسن به محض باز شدن چشم ها، یک راست خودش را برساند به کتابخانه مسبوق به سابقه است برای همین تا به او پیشنهاد می دهد که برود به صورتش آب بزند، محسن بی سؤال و جواب به سمت بیرون کتابخانه و شیر آبی می رود که نمی دانیم کجای خودرو تعبیه شده است. مسئول کتابخانه دلیل رفتار محسن و بچه هایی را که با عجله و با ظاهری نه چندان مرتب، خود را به کتابخانه می رسانند توضیح می دهد: بین بچه ها این طور جا افتاده است که اگر دیر بیایند، کتاب های خوب تمام می شود و همه را به امانت می برند. محسن برگشته است. در حالی که با گوشه پیراهن دارد صورتش را خشک می کند با عجله می رود سر وقت قفسه ها. خردادی که گذشت، کلاس اول را تمام کرده است،

یک اعتیاد خوشایند



گران شدن کتاب بهانه خوبی برای نخواندن نیست. خانواده خودش را مثال می زند که از وقتی قیمت کتاب کاغذی بالا رفته است بیشتر از گذشته از منابع کتابخانه سیار استفاده می کند. راه دیگری که او برای کتاب خوان ماندن انتخاب کرده، این است: نرم افزار فیدبک بران نصب کردم. نسخه کاغذی کتاب، یک چیز دیگر است اما خواندن کتاب های الکترونیک به شرایط زندگی من بیشتر می خورد. تکتم از همسرش می گوید که مهماندار قطار است و کتاب باز، همین طور از کودکش که دارد در چنین فضایی یک کتاب خوان تمام عیار بار می آید. «تأثیر کتاب ها را روی پسر پنج ساله ام می بینم. هفته پیش کتاب «خدا جونم هزار تانمونم» را برایش گرفتم. قدران بودن تلویزیون تماشا می کنند. صبح ها هم زودتر از خواب بیدار می شوند و شروع می کنند به خواندن. در درسهای شیرین مادری برای نادویی که بچه هایش کتاب خوان باشند با دغدغه های سایر والدین قدری متفاوت است. یکی از مجتمع های تجاری شهرستان را اسم می برد که در راهروی طبقاتش نمایشگاه کتاب دایر کرده است. آنجا هر وقت برویم، نمی شود از دست بچه ها رها شوم. باید برایشان کتاب بخرم،» می گوید

شهرآرا

شنبه ۲۰ شهریور ۱۳۹۹
۱۴ شهریور ۱۳۹۹
شماره ۳۷۵۸

۱۳



خبر

گفت و گو

مسئول کتابخانه سیار شهید روشنک بیان کرد:

کتابخانه سیار ما رتبه اول گردش کتاب را در کشور دارد



اعم از ثابت و سیار، پرگردش ترین بودیم. از ابتدای سال ۱۴۰۱ تا الان هم که در بین کل کتابخانه های سیار کشور، پیوسته رتبه اول گردش کتاب را داشته ایم.

● استقبال از کتابخانه از اول همین طور بالا بود؟

بگذارید به سؤالتان این طور جواب منفی بدهم: از اوایل که به این روستاها آمده بودم آن قدر هیچ کس نمی آمد که مثل کتاب ها جست، مثلا در روی باز و حوصله ناتمام مسئول کتابخانه. «امیر خوشخو، حافظه ای پر از جزئیات دارد. دقیق ترش را بخواهید می شود گفت تقریبا به تعداد اعضای این کتابخانه

سیار، پرونده هایی در ذهن آقای خوشخو درست شده است متشکل از اسم

و ریزه کاری هایی از خلیات هر کدام از اعضا. همین دانسته های ریز، رابطه اوو اعضا، به ویژه بچه ها را خاص، عمیق

و پویا کرده است. تعداد مراجعان به این کتابخانه سیار، مزین به نام سردار شهید ابو الفضل روشنک، آن قدر بالاست که یک ساعت ۵۳۵ دقیقه پس از آغاز حضورمان در کتابخانه، بلاخره سر آقای خوشخو، کمی خلوت می شود و می توانیم به قدر ۱۰ دقیقه با او صحبت کنیم، صحبتی که با درخواست های مکرر مراجعان، مدام قطع و وصل می شود و چه قطع و وصل شدن دلچسبی.

● این کتابخانه چقدر قدمت دارد؟

به اندازه فاصله سال ۹۷ تا الان.

● و در کدام روستاها فعال است؟

کتابخانه سیار از شنبه تا چهارشنبه،

هر روز به یکی از روستاهای گرجی

سفلی، کشف، کاظم آباد، دهرود

و کال زرکش می رود. تا برسم می شود

حدود ۹ صبح و تا حدود ساعت ۱۳ در

خدمت اهالی روستا هستیم. پنج شنبه ها

هم که کتابخانه سیار تعطیل است، باید

به تعمیر خودرو، نظافت کتابخانه و مرتب

کردن کتاب ها رسید.

● روی هم رفته چند عضو دارید؟

تا پیش از کرونا، حدود ۵ هزار نفر عضو

کتابخانه سیار بودند. عدد بزرگی است

و با کتابخانه های بزرگ و ثابت شهر

رقابت می کند. کرونا که آمد با ریزش

تعداد اعضا مواجه شدیم و به حدود

۶۰۰ نفر هم رسیدیم. الان که وضعیت

کرونا بهتر شده باز تعداد اعضا بالا رفته

و رسیده است به ۳ هزار نفر.

● کتابخانه چند عنوان کتاب ثبت شده

دارد؟

۸ هزار عنوان، ۴ هزار کودک و نوجوان

و ۴ هزار بزرگ سال.

● رده سنی اعضا چطور است؟

۸۰ درصد شان کودک و نوجوان هستند

و بقیه بزرگ سال.

● اینکه کودکان روستاهای حاشیه شهر،

کتاب خوان هستند خوب است اما آمار اعضای

بزرگ سالان جالب نیست. قبول دارید؟

متغله بزرگ ترها زیاد است. خبر دارم

در بعضی خانواده ها، پدر و مادر هر دو

سر کار هستند و بچه شان توی خانه

تنهاست. به این کتابخانه آمدن و کتاب

خواندن بخشی از تنهایی بچه ها را پر

می کند.

● امروز که کتابخانه خیلی شلوغ بود.

روزهای دیگر همین طور است؟

بله. گاهی حتی نمی توانم تلفنم

را جواب بدهم. آمار اعضای کتابخانه

را مقایسه کنید با بقیه کتابخانه های

سیار که حدا کثر ۸۰۰ نفر عضو دار.

● آمار امانت کتاب های اینجا حداقل

روزی ۲۰۰ جلد است. بر اساس اطلاعات

سامانه سامان، شهرپور و مرمداد ۱۴۰۰

بین همه کتابخانه های عمومی کشور

